

خاطرات یک مسئول تأمین سفره مردم



کارتون: شهرام شیرزادی

رویه رو شدیم و چیزهایی شنیدیم و کامنت هایی خواندیم که تا حالا به عمرمان ندیده بودیم.

روزیست و پنجده

عقلمان را روی هم گذاشتیم و تصمیم گرفتیم از روش پرت کردن حواس استفاده کنیم. گفتیم طلا و دلار و سیب زمینی را گران می کنیم تا مردم سفره شان را فراموش کنند. بعد دیدیم اینکه طبیعی است و مردم عادت کرده اند. گفتیم پس قول رفع فیلترینگ را می دهیم. مقبول افتاد.

روزی و هفتده

مردم زنگ تر از این حرف ها شده اند. با این چیزها گول نمی خورند. دوباره پیشنهاد دادیم که دولت اوراق مشارکت بفروشد تا با پولش بتوانیم سفره مردم را تأمین کنیم.

روزی چهلده

آن قدری که باید پول جمع نشد. هزینه سامانه و بانک و کارگزار و... بیشتر از این حرف هاست. پیشنهاد دادیم حالا که چند روز بیشتر تا عید نمانده است. به عنوان سامان دهی بازار مقداری مواد غذایی توی میادین پخش کنیم. هم مردم در صف می ایستند و خسته می شوند. هم با این سرعت اینترنت حوصله شان سر می رود و بی خیال سامانه ثبت گوشت می شوند. به احتمال زیاد این پیشنهاد دیگر رأی بیاورد.

گفتم که می توانیم چندین عمل جراحی بای پس و اسلیو روی معده شهروندانی که مشکل سفره دارند. انجام بدهیم. این طوری می توان برای پزشکانی که بیکار مانده اند هم کارآفرینی کرد.

روزی نوزدهم

باز هم نشد. با مشاوران نشستیم و کلی فکر کردیم تا به این نتیجه رسیدیم که باید یک کارگروه تشکیل داد که از مضرات غذا خوردن بگوید و روی فواید شبانه روز گرسنه بودن تحقیق کند. اگر بین اعضای این کارگروه چندتا دانشمند خارجی هم بگذاریم، مردم بیشتر به نتیجه تحقیقات اعتماد می کنند.

روزی بیستده

این طرح هم به بهانه هزینه زایدون رد شد. بلافاصله توصیه کردیم که چند کارشناس در رسانه هایبیاند و از مضرات خوردن گوشت و میوه و آجیل و برنج و این چیزها بگویند. می توان از مردم کشورهای دیگر هم مایه گذاشت که ببینند آن ها سال هاست نان خالی می خورند، ولی چقدر سالم و قبراق هستند. ممکن است کسی تلویزیون را نگاه نکند. ولی اگر همان تکه برنامه رادر شبکه های اجتماعی منتشر کنیم، حسابی تأثیر خواهد داشت.

روزی بیست و چهارم

این کار انجام شد. ولی با چنان واکنشی از مردم

رئیس جمهور. در نشست سران قوا گفت: «مصمم هستیم سفره مردم را تأمین کنیم و تا قبل از عید اقدامات اولیه آن را انجام خواهیم داد.» از آنجا که مادیگر گوشمان از این تعارف ها پر شده است و مسئولان و عملکردشان را بهتر از خودشان می شناسیم. دفتر خاطرات یکی از این عزیزان را با هم تورق می کنیم تا شما هم این دسته های گل را بهتر بشناسید و با زحماتشان بیشتر آشنا شوید.

روزی اول

امروز فهمیدم رئیس جمهور قول داده اند تا پیش از عید سفره مردم تأمین شود. بلافاصله به ما هم ابلاغ شد تا این کار را انجام بدهیم. مات مانده ایم که در این یک ماه ونیم چه کاری می توانیم بکنیم.

روزی ششم

دیشب در خواب و بیداری به این نتیجه رسیدم که ساده ترین کار این است که عید را چند سالی به تأخیر بیندازیم تا بتوانیم یک کاری برای سفره مردم بکنیم. فردا باید مطرحش کنیم.

روزی یازدهم

متأسفانه با پیشنهادم مخالفت شد. برای همین

فرمان را گرفته بود و با دست دیگر یخچال را نگه داشته بود. ما فکر کردیم شاید راننده. قهرمان رشته «موتورسواری با وسایل سنگین» در المپیک است. اما مادرمان فقط سرش را تکان داد. آنجا بود که تصمیم گرفتیم پیک موتوری شویم. چون این طوری، هم پول داریم هم هنرمندیم و هم خیلی زور داریم. زیرا اگرچه بابایمان زور دارد، امیر علی اکبری هم خیلی زور دارد، اما پیک موتوری از همه شان بیشتر زور دارد و خیلی قهرمان است.

زود هم پول دار می شویم. چون اگر هر پیک موتوری در هر ساعت یک بار این مقدار پیتزا را جابه جا کند، حتما پول دار می شود. حتی با موتور می شود کارهای دیگری هم کرد تا خرج عیارواری مان دربیاید و همسر آینده مان جلو خواهرهایش پز بدد که شوهرش خیلی دستش به دهانش می رسد. مثلاً ما یک بار که با مادرمان در پیاده روی می رفتیم، یک موتور از کنارمان رد شد که روی ترک آن یک یخچال را بانخ شیرینی بسته بودند. راننده با یک دست

